



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۹۲

آمد آن خواجه سیمائُرش
وان شکرش گشته چو سِرکا (۱) تُرش

با همگان رو تُرش است، ای عجب
یا که به بیرون خوش و با ما تُرش

از کرم خواجه روا نیست این
با همه خوش با من تنها تُرش

زین بگذشتیم، دریغست و حیف
آن رخ خوش طلعتِ زیبا تُرش

ای ز تو خندان شده هر جا حزین
وی ز تو شیرین شده هر جا تُرش

شاد زمانی که نهان زیر لب
یار همی‌خندد و لالا (۲) تُرش

گر تُرشی این دم شرطی بنه
که نبُود روی تو فردا تُرش

بهر خدا قاعده نو منه
هیچ بُود قاعده حلوا تُرش؟

این تُرشی در چه و زندان بُود
دید کسی باغ و تماشا تُرش؟

یوسف خویان چو به زندان بماند
هیچ نگشت آن گل رعنا تُرش

تا به سخن آمد دیوار و در
کز چه نه‌ای، ای شه و مولا، تُرش

گفت: اگر غرقه سِرکا شوم
کی هِلدم (۳) رحمت بالا تُرش

می‌دهدم عشق و ندیمی کند
غرقه شود در می و صَهبَا^(۴) تُرُش

دست فشان روح رود مست تا
میمنه^(۵) *** که نیست بدان جا تُرُش

بس کن و در شهد و شِکر غوطه خور
کت نَهَلَد فضل مَوْفَا^(۶) تُرُش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۰

که هَلَه^(۷) نعمت فزون شد، شُکر کو؟
مَرکَبِ شُکر ار بخسپد حَرکُو^(۸)

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۷

انبیا گفتند: در دل علّتی ست
که از آن در حق‌شناسی آفتی ست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۹

چند خوش پیش تو آمد ای مُصیر^(۹)
جمله ناخوش گشت و صافِ او کدر

تو عدوّ این خوشی‌ها آمدی
گشت ناخوش هر چه بر وی کف زدی

هر که او شد آشنا و یارِ تو
شد حقیر و خوار در دیدارِ تو

هر که او بیگانه باشد با تو، هم
پیش تو او بس مه است و محترم

این هم از تاثیر آن بیماری است
زهر او در جمله جُفتان^(۱۰) ساری^(۱۱) ست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸۵

هر خوشی کاید به تو ناخوش شود
آب حیوان گر رسد آتش شود

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۳۱

دفع این کوری به دستِ خلق نیست
لیکِ اِکرام^(۱۳) طیبیان از هدی ست^(۱۴)

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۵

صبر کردن، جان تَسبیحات توست
صبر کن، کآن است تَسبیح دُرست

هیچ تَسبیحی ندارد آن دِرَج^(۱۵)
صبر کن، اَلصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ^(۱۶)

صبر چون پول صِراط، آن سو بهشت
هست با هر خوب، یک لالای^(۱۷) زشت

تا ز لالا می‌گریزی، وَصل نیست
زآنکه لالا را ز شاهد، فَصل^(۱۸) نیست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۰

جز مقام راستی یک دم مه‌ایست
هیچ لالا مرد را چون چشم نیست

کور اگر از پند، پالوده^(۱۹) شود
هر دمی او باز آلوده شود

آدما، تو نیستی کور از نظر
لیکِ إِذَا جَاءَ الْقَضَا عَمِيَ الْبَصَرُ

ای آدم، چشم دل تو کور نیست، اما همینکه قضای الهی
اقتضا کند، چشم بینای انسان کور می شود.

عمرها باید به نادر گاهگاه
تا که بینا از قضا افتد به چاه

کور را خود این قضا، همراه اوست
که مَر او را، اوفتادن، طبع و خوست

در حَدَث^(۹۷) افتد، نداند بوی چیست؟
از من است این بوی یا ز آلودگی ست؟

ور کسی بر وی کند مُشکی^(۹۸) نثار
هم ز خود داند نه از احسان یار

پس دو چشمِ روشن ای صاحب‌نظر
مر تو را صد مادرست و صد پدر

خاصه چشم دل آن هفتاد توست
وین دو چشم حسّ، خوشه‌چینِ اوست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۴۷

بر امید زنده‌ای کن اجتهاد
کو نگرده بعدِ روزی دو جَماد

مونسِی مگزینِ خَسی^(۹۹) را، از خَسی
عاریت باشد در او آن مونسِی

اُنسِ تو با مادر و بابا کجاست؟
گر به جز حق، مونسانت را وفاست؟

اُنسِ تو با دایه و لالا چه شد؟
گر کسی شاید به غیر حق، عَضُد^(۱۰۰)

اُنسِ تو با شیر و با پستان نماند
نفرتِ تو از دبیرستان^(۱۰۱) نماند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۱

زاری و گریه، قوی سرمایه‌ای است
رحمتِ کُلّی، قوی‌تر دایه‌ای است

دایه و مادر، بهانه‌جو بُود
تا که کی آن طفلِ او گریان شود

طفلِ حاجات شما را آفرید
تا بنالید و شود شیرش پدید

گفت: اَدْعُوا*^(۱۳۹) الله، بی زاری مباش
تا بجوشد شیرهایِ مهرهاش

خداوند فرمود: خدا را بخوانید. و زاری و گریه را فراموش
نکن، تا شیر مهربانی و رحمت حق جوشیدن گیرد.

هُوی هُوی باد و شیرافشانِ ابر
در غم مانند، یک ساعت تو صبر

فِی السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ** نشنیده‌ای؟
اندرین پستی چه بر چَفْسیده‌ای^(۱۴۰)؟

مگر نشنیده ای که حق تعالی می فرماید: روزی شما در آسمان است؟ پس چرا به این دنیای پست چسبیده ای؟

ترس و نومیدیت دان آواز غول
می‌کشد گوش تو تا قعرِ سُفول^(۱۴۱)

هر ندایی که تو را بالا کشید
آن ندا می‌دان که از بالا رسید

هر ندایی که تو را حرص آورد
بانگ گرگی دان که او مردم دَرَد

این بلندی نیست از روی مکان
این بلندی هاست سویِ عقل و جان

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲

زندانی مرگند همه خلق یقین دان
محبوس تو را از تک زندان نرھاند

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۱۳

هر چه صورت می وسیلت سازدش
زان وسیلت بحر، دور اندازدش

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۱۳۴

هم برون افکن هر آنچ افکنندی ست
در میا با آن که این مجلس سنی است

* قرآن کریم، سوره اسراء(۱۷)، آیه ۱۱۰

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ...

بگو خدا را بخوانید به نام الله یا به نام رحمن، به هر کدام نام خوانید، او راست نام های نکو...

** قرآن کریم، سوره ذاریات(۵۱)، آیه ۲۲

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ

و در آسمان است روزی شما و آنچه شما بدان وعده داده شده اید.

*** قرآن کریم، سوره واقعه(۵۶)، آیه ۲۵-۳۳

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا (۲۵)
در آنجا نه سخن لغو شنوند و نه گناه آلود.

إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا (۲۶)
جز يك سخن: سلام، سلام.

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ (۲۷)
اما اصحاب سعادت، اصحاب سعادت چه حال دارند؟

فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ (۲۸)
در زیر درخت سدر بی خار

وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ (۲۹)
و درخت موزی که میوه اش بر یکدیگر چیده شده

وَوَظِلٌّ مَّمدُودٍ (۳۰)
و سایه‌ای دایم

وَمَاءٍ مَّسْکُوبٍ (۳۱)
و آبی همواره جاری

وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (۳۲)
و میوه‌ای بسیار

لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ (۳۳)
که نه منقطع می‌گردد و نه کس را از آن باز دارند

*** قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۴۱-۴۶

وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ (۴۱)
اما اصحاب شقاوت، اصحاب شقاوت چه حال دارند؟

فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ (۴۲)
در باد سموم و آب جوشانند.

وَوَظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ (۴۳)
در سایه‌ای از دود سیاه

لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ (۴۴)
نه سرد و نه خوش

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (۴۵)
اینان پیش از این در ناز و نعمت بودند.

وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْجَنِّ الْعَظِيمِ (۴۶)
و بر گناهان بزرگ اصرار می‌ورزیدند.

(۱) سیرکا: سرکه

(۲) لالا: لاله، دایه اطفال

(۳) فیلیدن: اجازه دادن، رها کردن

(۴) صُهبا: شراب

(۵) میمنه: منظور اصحاب الیمین یا اصحاب الیمینه به معنی راست روان یا بهشتیان است.

(۶) مَوْفًا: وفا کرده شده، کامل، تمام ادا شده

(۷) هَلْ: حرف تنبیه، هَلَا، برآستی

- (۸) حَرَكُوا: به حرکت در آورید
 (۹) مُصِر: اصرارکننده
 (۱۰) جُفْتَان: جمع جُفْت به معنی زوج، قرین، همنشین
 (۱۱) ساری: سرایتکننده
 (۱۲) اِکْرَام: بزرگ داشتن، بخشش
 (۱۳) اِزْ هُدًى سَت: از تاثیر هدایت حق تعالی است
 (۱۴) دَرَج: درجه
 (۱۵) اَلصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَوْج: صبر کلید رستگاری است.
 (۱۶) لالا: لاله، غلام و بنده
 (۱۷) فَصْل: جدایی
 (۱۸) پالوده: پاکیزه شده، پاک شده از آلودگی
 (۱۹) حَدَث: نجاست، مدفوع
 (۲۰) مُشْک: ماده ای معطر که از نافع آهوی خُن می گیرند.
 (۲۱) خَس: فرومایه، پست
 (۲۲) عَضْد: بازو، در اینجا تکیه و تکیه گاه
 (۲۳) دِیْرِسْتَان: مکتب خانه
 (۲۴) اَدْعُوا: بخوانید
 (۲۵) چَسْبِدهای: چسبیده ای
 (۲۶) سَفُول: پستی